



۲۰۱۶/۱۱/۱۱

م. اسحاق نگارگر

دونالد ترمپ و افغانستان

دونالد ترمپ در باره افغانستان گفته است: «ما سرک و مکتب آباد می کنیم ولی آنان (افغان ها) ویرانش می کنند ما باز پول خرج می کنیم و باز آبادش می کنیم. حاصل این کار چیست؟ ما پول را در خود امریکا مصرف می کنیم. اگر آنان ما را نمی خواهند ما هم آنان را نمی خواهیم.» این گفته او منطقی است اما او نمی داند که ما هم از این کار دل خونین داریم. من این یادداشت را در ۱۱ نومبر ۲۰۱۴ یعنی دو سال پیش از به قدرت رسیدن "دونالد ترمپ" نوشته بودم و اینک باز می گویم که انتساب مکتب سوزی به افغان ها اهانت به فرهنگ شان است. من چهار روز پیش از افغانستان برگشته ام و در آنجا عشق به مکتب و یادگیری را هم در دهات دیده ام و هم همکاران نصاب تعلیمی را دیده ام که با چه عشق و شور برای صنف های اول و دوم کتاب می نوشتند. مکتب سوزی عمل کسانی است که نفع خود را در جهل دیگران می جویند. ۱۱ نومبر ۲۰۱۶ نگارگر برمنگهم

** * **

حمله بر مکاتب و کشتن معلمان حمله بر نیروی تفکر و استدلال جامعه است! بدبختانه بخشی از دنیای اسلام به نام دفاع از اسلام چنان گرفتار بلای تعصب و خود بینی گردیده اند که تصور می کنند با بگش پگش و بم گذاری در مکاتب می توانند شیوه دید خود را بر همه بقبولانند و مردم را با ارباب و دهشت بدن سو که خود می خواهند سوق بدهند.

اینجا در افغانستان معلمان و اداره کنندگان مکاتب را می کشند و آنجا در نایجیریا به نام بو کو حرام دروازه علم و تجربه را بر روی مردم می بندند. چه کسی می تواند این چشمان کور شده از تعصب را به نیروی استدلال بینا کند و به ایشان بفهماند که تعلیم و تربیه تجربه مشترک انسان هاست که شرق و غرب را نمی شناسد.

اینان اگر تاریخ علم را در دنیای اسلام باز می کردند و خود را با نام های رجالی چون جابر بن حیان، الخوارزمی، ابن اسحاق الکندی، البیرونی، ابن هیثم، ابن سینا و دیگران آشنا می کردند و ضمناً کلام الله مجید را باز می کردند و می دیدند که خداوند در جا به جای کلام خود به پیروان حقیقت دستور می دهد و می گوید: «بگو دلیل تان را بیاورید!» وقتی شما از دیگران دلیل شان را می خواهید با استدلال و حجت و منطق سر و کار دارید. دنیای امروز دنیای سر در گمی است. متخصصان با انگیزه های گوناگون از ما می خواهند که عقل خود را در گرو شان بگذاریم. کمپنی های تولید مواد گوناگون از ما می خواهند که به آنچه اعلان می کنند اعتماد کنیم و به اراده آنان بخوریم و بخریم و خلاصه که (من) خود را در اختیار آنان بگذاریم. اگر تعصب، سر زوری و جهالت در تاریخ کاری از پیش می بُرد

ورور برق شمشیر می توانست نظام بردگی را نگاه دارد تاریخ به جای نام پیامبران و خردمندانی که کوشیده اند زنگ تعصب و کور فکری را از مغز انسان بزدايند و به انسان مجال آن را بدهند که با عقل خویش ببیند و با اراده خود تصمیم بگیرد نام زنجیر بافان و دکتاتوران و برده سازان را ثبت می کرد.

بگذار عرض خود را با مثالی روشن کنم:

مردی را تصور کنید که بر بامی ایستاده است و دیگری می خواهد او را به شیوه های مختلف از بام فرو بیفکند. شما بدون گفت و گو از مردی که بر بام ایستاده است انتظار دارید که بپرسد به چه دلیل خود را از بام فرو بیندازد. حالا آن که می خواهد او را از بام فرو بیفکند و در فرو افگندنش خیر خود یا احياناً خیر او را در نظر دارد برای اینکه او را قانع بسازد که خود را از بام بیفکند باید دو کار بکند یک با استدلال به او بگوید که در این کار خیر او در کجاست و از این عمل او برای خودش و دیگران چه نفعی می رسد. در این جا مسلماً استدلال وجود ندارد ولی مردی که می خواهد او را وا دارد که خود را از بام فرو بیفکند از شیوه دیگر استفاده می کند و آن شیوه استدلال نیست بلکه وسوسه است. مثلاً ممکن است به او بگوید: اگر خود را از بام فرو افگنی مردم دلاوری و از جان گذشتگی ترا ستایش می کنند و یا هفتاد حور بهشتی بر روی تو آغوش باز می کنند و غیره... این ها یکی هم استدلال نیستند ولی وسوسه استند که اگر طرف وسوسه یک لحظه دقت کند می تواند بطلاش را ثابت کند. یعنی از وسوسه گر بپرسد (۱) تو از کجا میدانی که مردم دلاوری مرا ستایش می کنند؟ یا تو به چه دلیل می گویی که هفتاد حور بهشتی بر روی من آغوش باز می کنند؟ (۲) اگر بدانچه می گویی خود اعتقاد استوار داری چرا خود را مستحق این نعمت نمی دانی؟ معمولاً آنان که دیگران را برای انجام عملی دعوت می کنند به جای استدلال از شیوه های وسوسه استفاده می کنند. یاد می آید که در جوانی در ماه محرم تکیه خانه می رفتم و به سخن واعظان گوش میدادم. حالا که بدان روزگار فکر می کنم ملتفت می شوم که در آن گونه مجالس چه گونه مرثیه های دردناک مولانا محتشم کاشی و دیگر شاعران خوانده می شد و کمال واعظ در این بود که مردم را بیشتر به گریه کردن وا دارد. واعظی را به یاد می آرم که می گفت: "گریه کنید گریه کنید که اشک های تان را حضرت فاطمة الزهرا در بوتل جمع می کند." و این نمونه تیبیک وسوسه است.

منظورم از این بحث این است که اگر از بو کو حرام پرسیده شود که حرام و حلال از جانب خدا تعیین گردیده است و یاد گرفتن هیچ گاه از جانب خدا (ج) و پیامبرش تحریم نشده است پس تو کیستی و از کجا این صلاحیت را کسب کرده ای که خود میتوانی با تفنگ ساخت غرب خلعت زندگانی را از دیگران بریایی ولی برای دیگران حق نمی دهی که علم بیاموزند و بر جبین علم که غربی و شرقی ندارد تاپه حرام بودن بزنی؟ او مسلماً جوابی جز سکوت ندارد. آنان که خیر خود را در جهل دیگران می بینند می دانند که وقتی مردم علم بیاموزند استدلال می کنند و چشم بسته به دنبال دیگران نمی روند و فرق میان استدلال و وسوسه را باز می شناسند و در نتیجه حنای کسانی که به جای استدلال از وسوسه کار می گیرند بیرنگ می شود به همین دلیل است که مکاتب را می سوزانند و معلمان را به گلوله می بندند ولی آیا ابولهب و ابوجهل توانستند که راه را بر حقانیت محمد (ص) ببندند که بو کو حرام و گروه های نظیر آن بتوانند راه را بر حقانیت علم ببندند؟ فاعتبروا یا اولی الابصار ۱۱ نومبر ۲۰۱۴ بر منگهم نگارگر